

فلسفه ی فلسفه

استاد امینی نژاد

مقدمه ی ورود به کتاب

بدایه الحکمه

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

دو نگاه به یک علم و ضرورت نگاه کلان به هر علم

در هر دانشی دو جور نگاه می شود که مطرح بشود و ساختار و مسائل ریز و درشت آن را سامان بدهد .

اول نگاه خرد ، تفصیلی و درون علمی

دوم : نگاه کلان و نگاه درجه دوم ، نگاه برون علمی به آن دانش .

ما معمولا در حوزه ، نگاه های خرد و تفصیلی را به نحو گسترده و عمیق داریم اما آن چیزی که جای تاسف هست معمولا در رشته های اصلی که تحصیل می کنیم ، آن نگاه های کلان را به نحو مدون نداریم . هست اما ضعیف است . و این ها به فضاهای تعلیمی بسیار ضربه می زند .

مثلا : ما حداقل ۳ تا ۴ سال ادبیات می خوانیم اما نمی دانیم چند مکتب ادبی داریم ، روش استدلال در ادبیات چگونه است . و اساسا مقدمات علم ارزش ندارد . و این سبب آسیب های جدی دارد مثلا سال های سال اصول می خوانیم ولی اما اگر از طلبه ما پرسش های کلان نسبت به اصول شود ، نمیتواند پاسخ دهد و اگر چنین باشد پیشرفت آن دانش کم خواهد بود و کسانی که سبب پیشرفت آن دانش شدند کسانی هستند که به فضای کلان آن علم دست پیدا کردند .

این دست از مباحث باید مدون شوند . الان در دنیا مرسوم است که دو رشته وجود دارد : یکی فلسفه ی آن دانش مثل فلسفه های مضاف و تاریخ ان دانش .

ضرورت توجه به دو فضا در فلسفه ی اسلامی

ما در رابطه با دانش فلسفه باید به این دو مقوله توجه داشته باشیم و ما به فلسفه ی فلسفه و فلسفه ی فلسفه اسلامی نیاز داریم . ما به مباحث تاریخ فلسفه و فلسفه اسلامی نیاز داریم .

فضای اول : تاریخ فلسفه

کار مهم دیگری که در حوزه نگاه های کلان باید در دانش صورت بگیرد راجع به تاریخ علم است . شاید از جهتی اهمیت این بحث از قبل وجود دارد .

سه شکل تاریخ نگاری در هر علمی

در یک دانش به ۳ شکل می توان نگاه تاریخی کرد مثلا دانش اصول یا فلسفه ، ما به ۳ شکل تاریخ نگاری علمی داریم :

الف : تاریخ بزرگان و صاحبان آن دانش : این شکل بین ما رایج بوده و معمولا آثاری که داریم به این شکل است . نمونه : تاریخ فلسفه اسلامی نوشته حسینی کوهساری . این کار سطحی ترین کار در تاریخ یک دانش

است

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

ب : تاریخ کلیت یک دانش است . پرداختن تاریخی به خود این علم . این علم چه تحولاتی داشته و چه جور آغاز شده و به چه انگیزه ای شکل گرفته است و مثل یک موجود زنده الان در چه مرحله ای قرار دارد .

ج : نگاه سوم (شهید مطهری خیلی به این قسمت توجه دارد) : نگاه تاریخ مسائل دانش است یعنی مساله به مساله یک تاریخی دارد . اگر نگاه تاریخی نسبت به تک تک مسائل هر علم شکل بگیرد

فواید توجه به تاریخ هر علمی

فواید این کار : تسهیل در آموزش – تعمیق اندیشه متعلمین در کل آن علم یا در خصوص آن مساله . وقتی مثلا یک استاد اصولی و فقهی با نگاه تاریخی مساله را بررسی قرار می دهد می بینیم که چقدر در استنباط اثر گذار است .

اما این جور کارها یک آسیب هایی دارد مثلا نگاه های درجه اولی آنها به علم به تدریج ضعیف می شود . ما در دوره های قبل ، یک ۴۲ جلسه و یک ۱۸ جلسه ، در رابطه با این بحث ها مباحثی را عرض کردیم که دوستان می توانند به آن جا مراجعه کنند .

فضای دوم : فلسفه ی فلسفه

ما در فلسفه ی فلسفه ، مجموعه ای از پرسش ها را مورد مطالعه و تحقیق مورد قرار می دهیم .

لیستی از این مسائل :

- شناخت واژگان فلسفه و تطور این واژه مثلا مراد از فلسفه چیست ؟ تطوراتی که این حوزه خورده چیست ؟
- چیستی فلسفه ؟ انواع تعاریف برای فلسفه آمده با رویکردهای مختلف
- اندیشه ی فلسفی با اندیشه های غیر فلسفی چه تفاوتی دارد
- نسبت فلسفه با سایر علوم چیست . ما فقط به نحو موروثی می گفتیم که فلسفه ام العلوم است . اما این به طور دقیق و واضح روشن نیست که تاثیر فلسفه در سایر علوم به چه شکل است .
- نسبت فلسفه با دانش های نزدیک مثل منطق و معرفت شناسی و کلام و
- روش فلسفه چیست ؟ آیا می شود با روش نقلی در فلسفه بحث کرد ؟ آیا شهود موثر است .
- چیستی فلسفه اسلامی و اسلامیت فلسفه اسلامی به چه معنی است .
- نسبت فلسفه با دین
- کارکردهای فلسفه به ویژه فلسفه ی اسلامی چیست . فلسفه در کدام یک از ساحت های زندگی بشری انقلاب ایجاد می کند ؟؟
- ساختار های فلسفی

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

تالیفاتی که در این زمینه برای مطالعه مناسب هستند :

- فلسفه ی فلسفه ی اسلامی – استاد خسروپناه
- درآمدی بر چپستی فلسفه اسلامی
- منزلت عقل در هندسه معرفت دینی – علامه جوادی آملی
- منطق فهم دین – استاد رشاد
- بررسی فقهی فلسفه ورزی و فلسفه آموزی آقای اعرافی

مسائل فلسفه ی فلسفه

بحث اول : سیر تطور واژه ی فلسفه

ابتدا یک سیر گذرا واجمالی راجع به تحول این واژه عرض می کنم . الان مفصل بحث نمی کنیم .

اصطلاح اول : مرادف بودن با علم

نکته ای که باید توجه داشته باشیم این است که فلسفه در آغاز ، با کمی مسامحه (چون مثلا ایا فقطعلوم حقیقی را می گیرد یا اعتیاری را ، علوم حصولی را می گیرد یا حضوری را ... فعلا به این مطلب کاری نداریم) مرادف با علم بوده است . می گوییم یک اصطلاح در فلسفه مساوی با علم بود . این فلسفه که مساوی با علم بود را به دو قسمت تقسیم می کردند : حکمت نظری و حکمت عملی . تابع دو نیروی دراکه انسانی که عقل نظری و عقل عملی باشد ، هست .

حکمت و فلسفه نظری ۳ قسم داشت : طبیعیات و ریاضیات و الهیات .

حکمت و فلسفه عملی هم ۳ قسم داشت : سیاسیت مدن ، تدبیر منزل ، اخلاق

فلسفه در این فضا (مساوی با علم) مساوی با همه ی اینهاست .

فلسفه وقتی وارد حوزه ی اسلامی شد در دوره ی ترجمه ، این اصطلاح خیلی جدی بود یعنی وقتی فلسفه می گفتند تمام این علوم را شامل می شد و به همه ی آنها فلسفه می گفتند . این نکته در مطالعات تاریخی و پژوهش ها در رابطه با روایات ناظر به فلسفه خیلی اهمیت دارد .

اولین تحول در این اصطلاح : تقسیم فلسفه به بالمعنی الاخص و بالمعنی الاعم

اولین تحولی که در لفظ فلسفه رخ داد و از یک منظر فلسفه از علم جدا شد این بود که به تدریج به یک شاخه از حکمت و فلسفه نظری که الهیات بود ، اطلاق فلسفه کردند و کم کم این اصطلاح شایع شد و فلسفه از معنی مطلقش که مساوی علم بود جدا شد .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

برای این که این جدا سازی معلوم شود گفتند ما این کار را بکنیم : فلسفه به معنی عام (مقسم) و فلسفه به معنی خاص (الهیات) . بعد چند اصطلاح ساخته شد مثل فلسفه ی اولی ، علم کلی که به همین الهیات اطلاق شد .

دومین تحول : فلسفه در مقابل علم

تحول دومی که در واژه ی فلسفه رخ داد در دوره ی رنسانس بود که سرگذشت خیلی از چیزهای را عوض کرد . آن این است که فلسفه را از علم جدا کردند و انهم نه به سبک قبلی ، وقتی که فضای علم تجربی و حس گرایی شدید شد گفتند آن چه را که محصول روش تجربی باشد این را می گوئیم علم و دانش هایی که محصول علم تجربی نیست این ها را می گوئیم فلسفه . این اصطلاح با بار ارزشی سنگینی همراه بود . یعنی هر چیزی که در فضای علم و علمی بود ، این چیز خوبی بود و کارایی داشت اما چیزهایی که به حسب علم تجربی کشف نمی شد و با روش عقلی بدست می آید چون عقل تضعیف شد ، می شد فلسفه با بار منفی و این تمام دنیا را فراگرفت . اگر چه اصرار بر روش تجربی فواید زیادی برای بشریت داشت اما در ضمنش آسیب های زیادی را به جوامع زد .

فضاهای دینی ، وحیانی همه ی این ها غیر علمی تلقی می شد و هر بحثی مطرح می شد می گفتند این بحث از نظر علمی چه باید کرد

بعدها یک عده ای آمدند فضاهای فلسفی عقلی محض را در قالب علم به جوامع ارائه کردند مثلاً اندیشه های ماتریالیستی فلسفه بود اما در غالب علم آمد جوامع را گرفت . یعنی به عنوان علم و بحث های تجربی و حسی این مباحث را به جوامع غالب کردند با این که فلسفه بود . بسیاری از فلسفه ها را به اسم علم به جوامع غالب کردند .

اصطلاح دوم : مطالعه ی عقلانی

یک اصطلاح دیگر هم در فلسفه است که بسیار پرکاربرد است و آن این چیزی است که هر مطالعه ای است که به وسیله ی عقل بدست می آید ، بیشتر فضای فلسفه های مضاف همین است . این اصطلاح با اصطلاح قبلی فرق می کند .

بحث دوم : مقاطع کلان فلسفه

مقاطع فلسفه در غرب :

مقطع اول : از یونان قدیم یا قرون وسطی :

وقتی فلسفه مطرح می شد یا معنی عام یا معنی خاص مطرح شد که در این وضعیت روش ویژه (عقلی) و موضوع ویژه (واقعیت) و هدف ویژه (کشف واقعیت) داشت

کانال صُدا @soda96

www.soda96.ir

مقطع دوم : ترادف فلسفه با ادراک شناسی

بعد به تدریج تحولاتی پیش آمد تا زمان دکارت که مطالعات ادراک پژوهی خیلی جدا شد . فلاسفه ی غرب که این را شروع کردند بخاطر این بود که متوجه شدند مساله ادراک در فهم واقع خیلی مهم است اما وقتی این مساله ی ادراک را جدی کردن و مباحث معرف شناسی شدید مطرح شد این شدت در مسائل ادراک و این که از روش های درستش وارد نشدند این سبب شد که فلسفه در فضای غرب از نظر روش و موضوع و هدف به طور کل تغییر بکند لذا شده فلسفه ی ادراک . تا قبل فلسفه ی واقع و واقعیت بود .

ابتدا می خواستند ادراک را در ظرف واقعیت بررسی کنند اما بعدا واقعیت را در ظرف ادراک آوردند . لذا شد فلسفه ادراک . و تمام این ایسم ها و مکاتب در فضای فلسفه ی ادراک ایجاد شده است .

مقطع سوم : ترادف فلسفه با زبان شناسی

به تدریج یک تحول دیگر هم پیدا شد و آرام آرام فضاهای ادراک را تقلیل دادند به زبان و گفتند که حتی ادراک های ما چیزی جز زبان نیست لذا فلسفه های دوره های اخیر رفت سمت فلسفه ی تحلیل زبان .

این یک سیر بسیار اجمالی از وجود شناسی ، ادراک شناسی و زبان شناسی . این فضاهایی است که در فضای غرب ایجاد شد .

مقاطع فلسفه اسلامی :

اما در فلسفه ی اسلامی تا الان همان فضاهایی که در یونان قدیم مطرح بود تا قرون وسطی مطرح بود به عنوان فلسفه تلقی می شود و هرچه بیشتر کار کرده اند بر حقانیت کار قدما بیشتر واقف شدند و حتی بازگشتی در فضای غرب به صورت بسیار جدی وجود دارد .

معنی فلسفه در فضای اسلامی

در فضای اسلامی فلسفه را باید چگونه معنی کنیم ؟ اگر بخواهیم معنی کنیم باید روی ۳ محور دقت کنیم . یکی روش و دیگری موضوع و دیگری هدف آن

فلسفه از حیث روش :

به کار گیری کارکردهای مختلف عقلی . ما وقتی می گوییم روش عقلی معمولا ذهنا منتقل می شود به روش استدلالی انتقالی که این یکی از کارکردهای عقل است اما ما می توانیم برای عقل کارکردهای مختلفی در نظر بگیریم : تبیین و توصیف ، تحلیل ، انسجام دهی و ساختار سازی ، تمام این کارها کارهای عقلی و در فلسفه ی ما از این کارکرد های عقل استفاده می شود و حتی عقل شهودی البته مراد از عقل شهودی ، شهود و مکاشفه نیست . عقل شهودی بعدا بیشتر توضیح می دهیم . اما اجمالا عقل شهودی یعنی برخورد مستقیم قوه ی عاقله با محکی معقولات ثانی فلسفی .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

البته به تدریج فلاسفه ی اسلامی متوجه شدند که باید نوعی بهره گیری از روش های دیگر هم داشته باشند مثلا روش شهودی و عرفانی و روش نقلی . اما کاملا فلاسفه ی ما مثل ملاصدرا و شیخ اشراق متوجه بودند که به شکل خام نمی شود از این روش ها در فلسفه استفاده کرد . لذا کیفیه دخالت این روش ها چگونه است؟؟ در فضاهای نقلی چگونه گزاره های نقلی تبدیل به فلسفه می شوند؟ روندی دارد که بخش هایی کار شده اما بخش هایی هنوز مبهم است .

مثلا فلاسفه ی ما با روش تجربی چه برخوردی کردند؟؟ مثلا ابن سینا چگونه عمل کرده؟؟ این ها در دقت های فلسفی موجود بوده هرچند خیلی منظم و مدون نبوده

فلسفه از حیث موضوع یا محتوی و یا مسائل :

فلسفه ی اسلامی روی واقعیت بما هی واقعیت کار می کند و اصلا مطالعات روی ادراک آن گونه که در فضای غرب به وجود آمد ، از نظر فلاسفه ی اسلامی این جور مسائل قبل از فلسفه هستند و مطالعات معرفت شناسی را داخل فلسفه نمی دانند یعنی فلسفه ی اسلامی بعد از معرفت شناسی شروع می شود . پس متعلق فلسفه اسلامی ، ادراک نیست بله ادراک از آن جهتی که یک واقعیتی از بین واقعیات هست از آن بحث می کند لذا از هستی شناسی ادراک فلاسفه ی اسلامی خیلی بحث کرده اند . پرسش های معرفت شناسی که وجود دارد دو جنبه دارند : جنبه هستی شناسی و جنبه ی معرفت شناسی که از حیث هستی شناسی در فلسفه بحث شده و خیلی هم خوب بحث شده است .

فلسفه از حیث هدف و غایت :

عبارت است از کشف واقعیت .

سوال : آیا همان طور که هدف فلسفه اسلامی کشف واقعیت است هدف و انگیزه ی فیلسوف مسلمان هم ضرورتا باید کشف واقع باشد؟ این پرسش اصلی است که مرز میان کلام و فلسفه را روشن می کند .

ممکن است به دلایل و انگیزه های مختلف ما برای مطالعه واقعیت با روش عقلی برویم جلو . گاهی از اوقات انگیزه های فرد یا خانوادگی باعث این کار می شود . گاهی اوقات انگیزه های سیاسی ، دینی و اجتماعی سبب این می شود . این پشت صحنه ها به فلسفی بودن فلسفه ضرر می زند یا نمی زند؟ عده ای می گویند این انگیزه ها به فلسفه بودن فلسفه ضرر می زند اما عجیب است که همش مرتکز شد روی انگیزه ی دینی .

می گفتند که اگر واقعا می خواهی فلسفه بخوانی باید دینت را کنار بگذاری یعنی اگر کسی دین دار بود این فرد نمی تواند تفکر فلسفی و اندیشه ی فلسفی نداشته باشی و بلکه این فکر کلامی است .

معنی این تفکر این است که برای این که یک هویت فلسفی شکل بگیرد علاوه بر این که هدف گفتار باید کشف واقعیت باشد فقط ، هدف گوینده هم فقط باید همین باشد و عجیب است که همیشه شدت هجمه هم روی فضای دینی است .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

اولا حذف این پشت صحنه ها بی معنی است . ثانيا این طبیعی است که با این انگیزه های این کار را انجام دهد و این که با صرف کشف حقیقت بخواهد این کار را انجام دهد خیلی بعید است و ثالثا هویت فلسفه به این است که با روش عقلی محض محصولی ارائه شود . این فلسفه است بله ممکن است که آن پشت صحنه ها و انگیزه ها در روند کار عقلیش ضرر بزند که در این صورت مچش را می گیریم

بحث سوم : نسبت فلسفه اسلامی با علم کلام

ایا فلسفه ی اسلامی همان کلام اسلامی است یا خیر؟؟

گفتیم که هر محصولی که با روش عقلی در رابطه با واقعیت بما هی واقعیت و با هدف کشف از واقع حاصل شود یک بحث فلسفی است .

بعضی اوقات فلسفه ی اسلامی مورد نقد قرار می گیرد و می گویند فلسفه ی اسلامی در واقع همان کلام است.

فرق کلام با فلسفه :

با بحث هایی که دیروز کردیم فضا کمی روشن شد که مساله این طور نیست . اما در رابطه با علم کلام ، کلام هم از حیث روش و هم از حیث موضوع و محتوی و هم از حیث هدف کاملا با فلسفه تفاوت دارد . از حیث محتوی کلام در زمان های گذشته ، گزاره های عقیدتی دینی بوده است .

فرق کلام جدید با کلام قدیم :

بحث کلام قدیم و جدید که مطرح می شود فرقیشان در همین است که بیان می کنیم . اما به تدریج موضوع مباحث کلامی بسیار گسترده شد و همه ی گزاره های دینی را پوشش شد زیرا تمام گزاره های دینی در آنها یک چهره ی اعتقادی هم وجود دارد مثلا بحث حجاب ، سیاست ، زن ، حکومت و ... همه شان از مباحث کلامی است با این که ظاهرا جزء فروع دین است . مثلا به دین هجوم می شود بخاطر نگاهی به مساله ی جامعه و اجتماع دارد . یعنی متکلم جدید برای دفاع از دین ، باید وارد این حوزه ها شود .

مثلا می گویند اسلام یک دینی اجتماعی که به طور جدی به مساله حکومت و سیاست بپردازد نیست . یعنی می آیند با نقد گزاره های دینی ، استفاده کلامی می کنند .

لذا فرق کلام جدید با کلام قدیم در این است که در کلام قدیم فقط به گزاره های عقیدتی دین مربوط می شد اما الان تمام گزاره های دینی مورد بحث قرار می گیرد مثل حقیقت دین ، حقیقت وحی و

لذا موضوع و محتوی کلام : تمام گزاره های دینی است .

اما به لحاظ روشی کلام مقید به هیچ روش خاصی نیست . کلام هم به لحاظ محتوی و هم بلحاظ روش ، یک علم گشاده دست است . لذا قلمرو آن بسیار گسترده است . روشش می تواند عقلی محض باشد و هم می تواند تجربی باشد یا حتی عقلانی باشد و حتی شهودی باشد . از تمام روش ها می تواند استفاده بکند .

هدف متکلم اثبات یا اقناع و عقلانی نشان دادن تمام گزاره های دینی است .

مثلا در فلسفه یا باید اثبات کنید یا نفی کنید . اما در فضای کلام وقتی مساله دینی مطرح می شود گاهی اوقات حل و فصل مساله فقط به این است که محال بودنش رد شود . مثلا یک پرسش پیچیده ای در رابطه با یک گزاره ی دینی از شما می پرسند ، و شما رو در مخمصه قرار می دهند و می گویند مراد و مفهوم این باطل است و شما تلاش می کنید و می گویند شما فکر نمی کنید مراد از این ، چنین چیزی باشد . همین احتمال را اگر گفتید شما از جهت کلامی کار را پیش برده اید . یعنی خیلی از اوقات هدف متکلم حتما اثبات عقاید دینی به معنی مطابقت آنها با واقع نیست بلکه عقلانی نشان دادن آنها و ممکن بودن آنها هست .

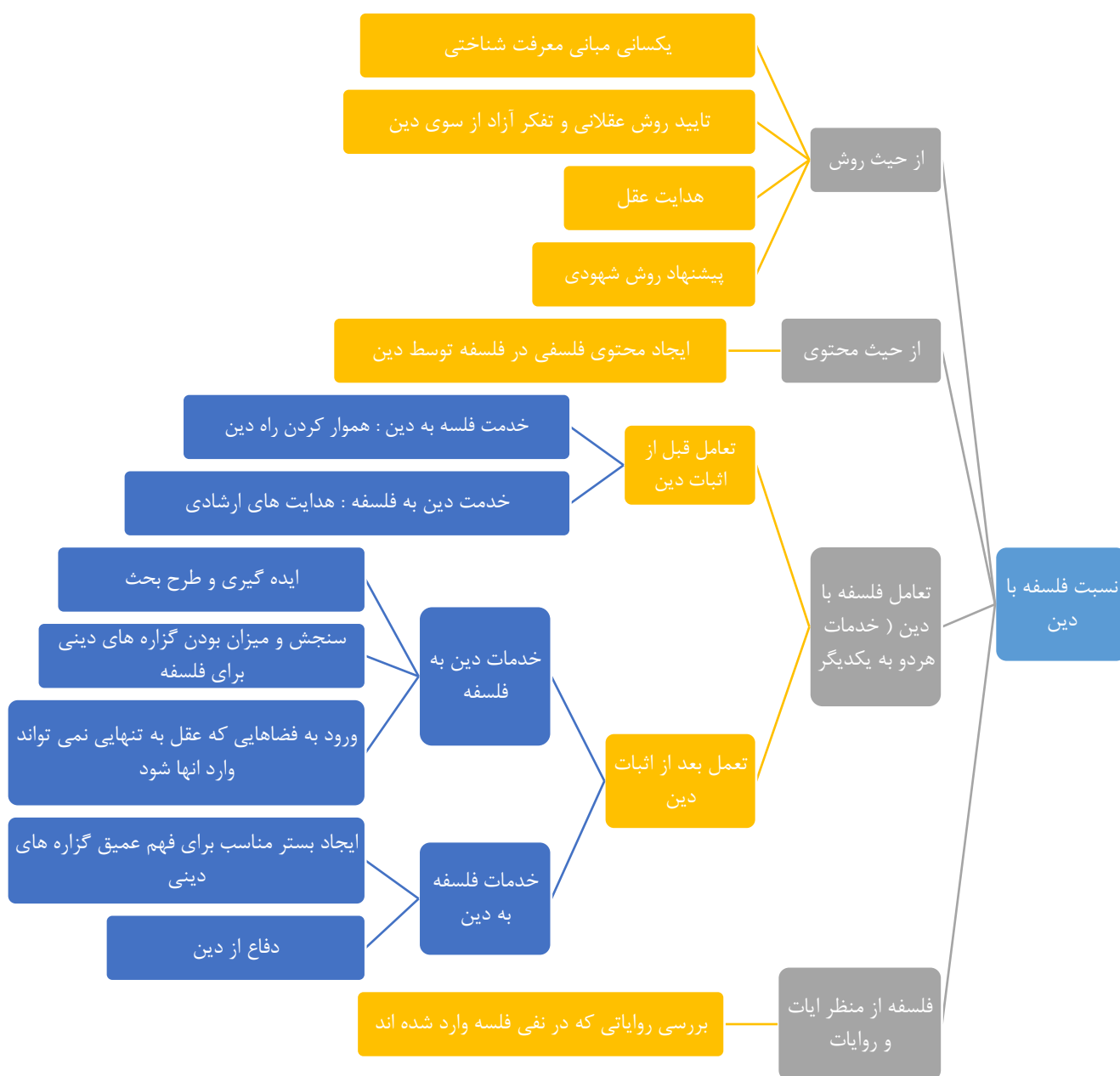
این مجموعه از نکات برای کلام (اگر آن را علم حساب کنید زیرا با برخی از دقت های فلسفه علمی چه بسا کسی معتقد باشد کلام یک دانش نیست) یک دانش بسیار گشاده است و به لحاظ تاریخی می بینید وقتی خواجه نصیر الدین و فخر رازی مباحث کلامی را مطرح می کنند ، سیل مباحث فلسفی را روانه ی کلام می کنند و این هیچ اشکالی ندارد زیرا کلام هیچ ممانعتی نمی کند فقط می گوید با هدف دفاع از گزاره های دینی بیاید .

مثلا کتاب بدایه المعارف بخشی که در رابطه با تحریف قران هست را نگاه کنید یکی از استفاده هایی که نویسنده این کتاب کرده است ، از کشفی بود که برای کربلایی کاظم ساروقی حاصل شده بود . متکلم اجازه دارد از این روش استفاده بکند و حتی از علوم تجربی هم می تواند استفاده کند .

بنابراین روشن می شود که فضای کلام از فضای فلسفه کاملا جداست . ولو تمام گزاره های فلسفی در کلام استفاده شود .

بحث چهارم : نسبت فلسفه با دین

اجمال بحث :



مقدمه

ما در این زمینه ۴ نکته را بیان می کنیم :

نکته ی اول : از حیث روش - نسبت فلسفه با دین از حیث روش یعنی نگاه دین به روش فلسفی چگونه نگاهی است .

نکته ی دوم : از حیث محتوی - نگاه دین به محتوی فلسفی چگونه است ؟؟

نکته ی سوم : تعامل فلسفه با دین - آیا این ها با همدیگر می توانند تعامل داشته باشند . ان شا الله بیان خواهیم کرد که تعامل فلسفه با دین ، قبل از اثبات دین چگونه است و بعد از اثبات دین چگونه است

نکته ی چهارم : فلسفه از منظر روایات ائمه و معصومین (علیهم السلام)

نکته ی اول : از منظر روشی

ما اگر بخواهیم نگاه آموزه های دینی را به فلسفه از منظر روشی مورد مطالعه قرار بدهیم حداقل از ۴ زاویه می توانیم نگاه کنیم

منظر و زوایه ی اول : از لحاظ یکسانی مبانی معرفت شناختی

فلسفه ی اسلامی بلحاظ مبانی معرفت شناختی هماهنگی کاملی با مبانی معرفت شناختی دین و اسلام دارد . مثلاً فضاهای دینی سفسطه و نسبیت در معرفت را قبول نمی کند . همین مبانی معرفت شناختی کاملاً در فضای فلسفه اسلامی احساس می شود . این واقع گرایی و رئالیسم فلسفه در هماهنگی کاملی با مبانی معرفت شناختی دین است .

منظر دوم : تایید روش عقلانی آزاد از سوی دین است .

مهمترین روشی که در فلسفه کاربرد دارد ، استفاده از تعقل آزاد و تفکر آزاد است . مراد از تفکر آزاد بهره گیری از مرحله ای از قوه ی درونی انسان بدون اعمال و نفوذ گزاره های دینی . مثلاً بخواهیم درباره ی معاد خودمان فکر کنیم بدون این که بدونیم و بخواهیم که بدونیم دین درباره ی معاد چه می گوید .

ایا این تفکر آزاد مورد تایید دین هست یا نیست ؟ اساساً دین نمی توان نظر منفی درباره ی تفکر آزاد داشته باشد . چون تعقل و تفکر آزاد در مورد خود دین مطالعه می کند . یعنی وقتی گزاره های دینی دیگران را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید فکر کنید به من می رسید ، این جا تفکر و تعقلی که مخاطب دین است در چنین گزاره ها ، کدوم تعقل است ؟؟ افزون بر این ما گزاره های فراوان دینی از قران و روایات داریم

که این تفکر آزاد را تایید می کند . اصلا افتخار دین این است که اگر شما تفکر آزاد بکنید به من خواهید رسید.

شما ببینید بحث تعارض علم و دین کی مطرح می شود؟؟ وقتی مطرح می شود علم برای خودش ارزش فی نفسه ای داشته باشد ، عقل فی نفسه حجه ذاتی داشته باشد .

در فضای اندیشمندان اسلامی همه این معنی را پذیرفتند لذا جایی که با عقل سلیم تعارض دارد ما گزاره ی دینی را به تاویل می بریم مثل ید الله در آیه ی قران .

روایت : ابن سکیت (از اصحاب امام هادی علیه السلام) : خدمت امام هادی می رسد و عرض می کند یابن رسول الله انبیاء گذشته معجزات داشتند و با معجزات حقانیت خود را اثبات می کردند الان که فضای نبوت نیست حجه برای انسان ها چیست ؟ (توجه کنید سوال او در رابطه با عقل قبل از دین است – مراد عقل آزاد است) امام (علیه السلام) می فرماید امروز حجه خدا بر انسان ها عقل است .

بنابراین روش تفکر آزاد از جنبه های متعدد مورد تایید دین است و اتفاقا در فلسفه ی رایج بین مسلمان ها ، فلاسفه ی اسلامی با تاکید بر روی همین روش با فلسفه ی وارداتی برخورد کردند . فلسفه یک علم وارداتی است . تاریخش کاملا روشن است اما فلاسفه ی اسلامی با توجه به این که این تفکر آزاد را تایید می کند

نحوه ی برخورد فلاسفه ی اسلامی با فلسفه وارداتی از یونان

فلاسفه ی اسلامی هرگز جنبه ی تقلیدی نسبت به فلسفه ی وارداتی نداشتند لذا ۳ جور با فلسفه ی وارداتی برخورد کردند

الف : پذیرش مباحثی که به لحاظ تعقل آزاد قابل پذیرش بود ، تثبیت آنها ، دفاع از آنها و تبیین قوی تر و استدلال های عالی تر .

ب : هجوم گسترده به فلسفه وارداتی . اولین گام توسط ابن سینا برداشته شد . اگر شما مقدمه ی منطق المشرقیین این سینا را مطالعه کنید می فهمید که یک شخصیت عقل گرایی قدرتمند که در فضای دینی نفس کشیده ، نگاهش به فلسفه ای که از یونان وارد شد چیست؟؟ تا زمان شیخ اشراق

ج : زمان شیخ اشراق شمشر رو از رو بسته نسبت به فلسفه مشاء و فلسفه ی وارداتی . بحث این است که فلاسفه ی اسلامی محققانه و مجتهدانه با توجه به ابزار تعقل آزاد این برخورد را با فلسفه ی وارداتی دارند .

در فلسفه ی ملاصدرا ، مساله اصاله الوجود شکل گرفته است . خود ایشان تصریح می کند که بحث اصاله الوجود کلیدی ترین بحث برای حل و فصل تمام مسائل وجود شناختی و الهیات است و تا اخر فلسفه نشان می دهد که این بحث چگونه در مباحث نفس و الاهیات و تاثیر می گذارد . این نشان می دهد این فلسفه یک فلسفه ی تحقیقی است با روش تعقل آزاد .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

منظر سوم : هدایت عقل

یعنی دین هدایت‌گری‌هایی برای روش تعقل آزاد دارد. البته این هدایت‌گری‌ها دو دسته هستند. این هدایت‌گری‌ها قبل از دین با بعد از دین فرق می‌کند:

در فضای قبل از دین یک جور هدایت‌گری‌ها بی‌دارد و اصلاً نمی‌تواند الزام کند. اما بعد از پذیرش دین هدایت‌گری‌های دین نسبت به تعقل و تفکر آزاد جور دیگری هدایت می‌کند.

اما بنده به طور کلی بدون این که این‌ها را تفکیک کنم، نکاتی را عرض می‌کنم:

الف: اشاره به قوانین عام تفکر در دین وجود دارد. اگر شما کتاب مفاتیح‌الغیب و سایر کتب ملاصدرا را نگاه کنید بحث منطق در قرآن مثلاً تعبیراتی که در قرآن وجود دارد مثلاً بحث میزان، برداشت فلاسفه‌ی ما از این آیات این بوده که قرآن دارد به روش تفکر با عنوان منطق اشاره می‌کند. بعد ایشان ۵ قاعده‌ی عام منطقی را از گزاره‌های قرآنی می‌خواهند استخراج کنند.

اگر تاملات گسترده‌تر در آموزه‌های دینی بشود چه بسا منطق بسیار متریقی‌ای افزون بر قوانین استوار منطق ارسطویی تهیه شود. بنابراین بحث اشاره به فضای منطق در خود قرآن وجود دارد.

یک سری هدایت‌گری‌های خاص‌تری هم دارد مثل نهی از تفکر در ذات واجب تعالی. این نهی یک نهی تکلیفی نیست و خود روایات می‌گویند زیرا اگر در این بروید سردرگم می‌شوید.

و فلاسفه‌ی اسلامی به نحو عقلانی ثابت کرده‌اند که ذات واجب تعالی نمی‌تواند مورد مطالعه قرار بگیرد

یا هدایت به طرف معرفه نفس است. من عرف نفسه فقد عرف ربه. روایات زیادی داریم. این هدایت هست که یک کد هست. بعد ببینید در فلسفه‌ی اسلامی بخاطر این نکته از دین چه تحولاتی ایجاد شده است.

هدایت عقل در متعلقات اندیشه. عقل آزاد می‌تواند در مورد هر مسأله‌ای تفکر کند اما دین به او پیشنهاد می‌کند که اگر شما در حیطه‌ی این مقولات همان روش تفکر آزاد را داشته باشید به سعادت می‌رسی. چیزهای دیگر مورد نیازت نیست.

مراعات حال افراد به لحاظ معرفتی. دین این کار را کرده است و به عقل می‌گوید شما سطوح افراد را مراقبت داشته باشد

منظر چهارم : پیشنهاد روش شهودی

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

منظر دوم : از منظر محتوی

اگر شما دین را با دانش های متعدد مقایسه کنید مثلا دین را با گیاه شناسی و ... مقایسه کنید می بینید گرچه تا حدودی ناظر به آنها هست اما خیلی هم افق نیستند اما اگر دین را با فضای فلسفه مقایسه کنید می بینید که هم افقی آنها خیلی زیاد است . این بخاطر این است که آن حوزه هایی که دین می خواهد در رابطه با آنها پاسخ بدهد ، همان حوزه هایی است که تا حد زیادی فلسفه می خواهد به آنها پاسخ بدهد . یعنی از یک منظر که نگاه کنید ، دین آمده (با این که شئون فراوانی دارد) که بیاید به پرسش های فلسفی انسان پاسخ بدهد . انسان در فلسفه راجع مبدا و معاد و من کیستم و هستی چیست سوال دارد . این ها سوال های فلسفی انسان است .

اما وقتی انسان به آموزه های دینی نگاه می کنید احساس می کند که از جمله مباحث حساس دین جواب دادن به پرسش های فلسفی انسان است .

دین صرفا یک سری مباحث اخلاقی و مباحث زیبایی شناختی نیست اما ادعای اصلی دین این است که طرحی که من دارم ترجمه نظام تکوین و واقع است . اگر می خواهید درست با نظام هستی هماهنگ باشید باید طبق مدلی که من می گویم عمل کنید یعنی نگاه دین ، نگاه کشف واقع و ارائه واقع و نظام هستی است . یعنی وقتی دین می گوید خدا هست (برخلاف بعضی برداشت ها که می گویند یک گزاره ی انگیزشی است) این می خواهد واقع را بگوید و می گوید چون که واقع این گونه هست پس باید شما درست عمل بکنید .

یعنی می گوید هستی این گونه هست پس باید این گونه باشید .

همین فضا در فلسفه هم هست . فلسفه هم می خواهد بفهمد نظام هستی چیست و چگونه است . لذا خیلی روشن است که فضاهای دین و فلسفه خیلی به هم نزدیک است . لذا انسان به راحتی می تواند با حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) یک تعامل فلسفی داشته باشد (این ها واقعا پیش آمده است) شما جملات نهج البلاغه را نگاه کنید (آقای جرجرداق می گوید نهج البلاغه از ایشان نیست و دلیلشان محتوی نهج البلاغه است و دلیل این است که اصطلاحات فلسفی ای در نهج البلاغه ذکر شده که هنوز این اصطلاحات در فضای دانش مسلمین منتشر نشده بود) مثل (کل قائم فی سواه فهو معلول) این یک قاعده ی عقلی و فلسفی بسیار عمیقی است که کلمه ی فی خیلی زیباست .

این فضایی که در دین وجود دارد باعث شده است که اولاً در دوره ی ترجمه (برای ما مسلمان ها دو فضای ترجمه از غرب به شرق پیش آمد یکی در صدر اسلام و یکی هم در دهه های اخیر - شما یک مطالعه جامعه شناختی راجع به این دو مرحله مطالعه کنید ببینید چه فاصله ای بوده ، چه نکته ای بوده؟؟ فلسفه در آن عصر بدون هیچ گونه ربعی (با فلسفه هم به معنی عام و هم به معنی خاصش) برخورد می کردند و حتی خودشان می رفتند آن را وارد می کردند یعنی هیمنه علمی دین اسلام به گونه ای بود که سرافرازانه استقبال می کردند از این بحث ها . اما در دوره ی دوم نگاه کنید ببینید فضا چگونه است؟؟ بخاطر این که استحکامات

دینی ما ضعیف شده است . اولاً این برخوردی که پیش آمد به واسطه ی این هویت های عمیق و فلسفی که در دین وجود داشت فلاسفه خیلی راحت استقبال کردند و نکته ی دیگر این است که به واسطه ی فضای دینی که در آن زندگی می کردند و توی این فضای دینی مباحث عقلی و فلسفی کاملاً در ان اشراب شده بود فلاسفه ی اسلامی در افزودن به بسیاری از مسائل و هم در رویکردهای کلی و کلام و هم در ساختارهای فلسفه و هم در مسائل جزئی به شدت از اسلام متأثر هستند

فهرستی از مسائل فلسفه که تحت تاثیر آموزه های فلسفی دین ایجاد شده

الف : مسائل مربوط به واجب الوجود و اثبات واجب :

به نحو بسیار ضعیف در فلسفه ی ارسطو مطرح است اما وقتی فلسفه وارد فضای اسلامی می شود ، اولاً نحوه ی برخورد فلاسفه ی اسلامی با دو بحث عله و معلول و مواد ثلاث که واجب و ممکن در آن است ببینید به شکل صورت گرفته و ببینید با این بحث ها با گستردگی بسیار زیاد در فلسفه اسلامی طرح شد . در این جا انگیزه های دینی و هدایت گری های دینی و اسلام پشت سرش وجود دارد .

علاوه بر این مطلب وقتی به اثبات اصل واجب الوجود می رسیم . در فلسفه ی ارسطو فقط یک برهان محرک اول وجود داشت اما وقتی وارد فضای اسلامی می شود برهان های متعدد همراه با کاوش های بسیار گسترده راجع به برهان تا این که به تدریج فضا می کشد به برهان صدیقین . یک دسته براهین شکل گرفت به نام براهین صدیقین که عالی ترین برهان بر اثبات واجب الوجود است . این تاثیری است که فلاسفه به لحاظ محتوی از دین پذیرفته اند .

اثبات عقلانی این که ذات پروردگار از حریم مطالعه ی عقلی خارج است . دیروز گفتیم یکی از هدایت هایی که دین نسبت به تعقل آزاد دارد این است که به تعقل آزاد می گوید (به نحو ارشادی) شما در حریم ذات دور نزن . شما اگر در این فضا بری دچار سردرگمی می شود .

در فضای فلسفه ی دینی و اسلامی این مدعی دینی به نحو عقلانی ثابت شده است یعنی در فلسفه ی اسلامی ثابت شده است که بشر قدرت توانایی ورود به حوزه ذات باری تعالی ندارد با بیان های متعدد .

یا یک جای دیگر بحث صفات واجب تعالی . به کمک اهل بیت علیهم السلام ما قائل هستیم به عینیت ذات و صفات . حکما از همان آغاز این عقیده را داشتند و پرورش می دادند .

اصل تقریر و توضیح این معنی که ذات را از صافت خالی نکنی در عین حال صفات عین ذات باشد ، این تقریرش در فلسفه ی اسلامی رقم خورده .

بحث دیگر : اختیار واجب الوجود ، تبیین دقیق اختیار حق تعالی و به گونه ای که به اراده های متجدد کشیده نشود و احدیت ذات مورد خدشه قرار نگیرد ، این در فضای فلسفه اسلامی پرورش پیدا کرده است .

تثبیت علم قبل از ایجاد : یک بحثی که وجود دارد ، علم باری تعالی به ما سوا هست . این علم به چند گونه قابل فرض است :

علم اجمالی - علم تفصیلی

علم قبل از ایجاد - علم بعد از ایجاد

وقتی بحث های مفصلش دیده شود ، و معلوم شود کسانی که در حوزه معارف کار می کنند چقدر در این بحث احساس صعوبت می کنند در این بحث . تبیین این معنی در فلسفه ی اسلامی رقم خورده است .

تبیین بسیار دقیق نسبت حق با خلق . بسیار مساله ی مهم و دقیقی است .

تجرد نفس ناطقه :

که نزدیک به ۶۰ تا ۷۰ برهان بر تجرد نفس ناطقه بیان شده است . اثبات اصل معاد و اثبات معاد جسمانی و تقریرش . بحث تکامل بزرخی و تجسم اعمال .

انصافا اگر کسی یک نگاه گذرا به مباحث فلسفی داشته باشد و به نتایجی که فلاسفه اسلامی به انها رسیده اند ، این فضای هماهنگی با آموزه های دین را مشاهده می کند لذا می توان گفت از منظر محتوایی هم مباحث فلسفی همسو و هماهنگ با دین است

منظر سوم : بحث تعامل فلسفه و دین (یعنی خدماتی که هر دو به یکدیگر

می توانند داشته باشند)

این بحث رو می شود در دو فراز پی گیری کرد :

تعامل دین و فلسفه قبل از دین :

فلسفه به معنی تکیه بر روش تعقل آزاد که مخاطب دین است ، فلسفه با روش تعقل آزاد یا راه دین را هموار می کند یا راه دین را مسدود می کند . در طول تاریخ این مطلب نشان داده شده است . بسیاری از فلسفه ها جلوی دین را می گیرند مثل فلسفه های مادی گرایانه . اما فلسفه اسلامی همیشه هموار کننده دین است . لذا اگر بخواهیم قبل از دین ، با اندیشه های مادی گرایانه مبارزه کنیم با فلسفه ای که بر اساس تعقل آزاد است می توانیم این کار را بکنیم یعنی فلسفه ی اسلامی در نوک حمله و هجوم و دفاع از این گونه مباحث است .

بنابراین فلسفه ی اسلامی قبل از دین ، هموار کننده ی راه دین و شریعت اسلام است . البته این خدمتی است که فلسفه به دین دارد و از آن طرف دین هم نسبت به فلسفه می تواند هدایت هایی داشته باشد که البته این هدایت ها ارشادی است .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

اما بعد از اثبات دین :

از منظر خدمات دین به فلسفه :

خدمت اول : ایده گیری و طرح بحث

اولین خدمت ، در مساله طرح بحث و ایده گیری ها . اکثرا مسائلی و فهرستی که مطرح کردم ، و برای فلاسفه مطرح بودند بخاطر این است که این مسائل در دین مطرح است . وقتی این مساله در دین مطرح است ، این مساله به عنوان یک سوال برای فیلسوف مطرح می شود و می داند باید درباره ی او کار بکند . دلیلش هم این است که فیلسوف نگاهی به دین این است که دین که از راه وحی بدست آمده ناظر به واقع و کشف از واقع است یعنی دین بازگردان نظام تکوین است در مرحله ی ترجمه ی زبانی .

نکته : اگر بخواهیم در حوزه معارف دین کار بکنیم ، باید یاد بگیریم چگونه از مساله ترجمه و تعبیر زبانی و کتبی منتقل بشویم به نظام هستی . این فرایند بخشی است که اصول فقه ما به آن کار ندارد .

نگاه فیلسوف این گونه است که قران و روایات ، از واقع در چندین مرحله به این مکتوب تبدیل شده و من می توانیم از این طریق به واقع برسیم .

نکته ی دوم : سنجش و میزان بودن امیزه های دینی به عنوان سنجه ی خارج از علم .

در علوم عقلی میزان برای تشخیص صحه و سقم منطبق است ، منطق به ما قواعدی را یاد می دهد که با دانستن این قواعد می توانیم افکار را مورد تحلیل قرار دهیم . این ها رو می گوئیم میزان های متقارب با فلسفه . منطق ما آن قدر باید رشد کند که کاملا از روش تعقل آزاد پاسداری کند .

اما برای فیلسوف مسلمان علاوه بر منطق یک سنجش و میزان خارج از دانش وجود دارد و آن آموزه های دینی است مثلا فیلسوف مسلمان وقتی وارد یک مساله می شود می داند که باید با روش تفکر آزاد و تعقل آزاد استفاده کند ، حالا این مساله کجا برایش حاصل شد ؟ می توان گفت از فلسفه یونان آمده . ممکن است از تامل خودش بیاید و یا حتی از خود دین بیاید . یکی از میزان هایی که در مسیر حرکتش دارد منطق است و وقتی رفت جلو و مساله تمام که شد همیشه فیلسوف مسلمان این گونه است که یک چشمش به فضای دینی است و آن را نگاه می کند و در نتیجه میزان تقارنش با دین را متوجه می شود . اگر متوجه شد در راستای او حرکت کرده فانعم المطلوب اما اگر بفهمد که خطا رفته است و آن چه که با روش تعقل آزاد به آن رسیده یا عین آن نشده یا مخالف آن شده ، در این جا فیلسوف مسلمان با توجه به نگاهی که دین و اسلام دارد می گوید حتما من در روش تعقل آزادم یک جاهایی خلل وارد شد ، مقدماتی را توجه نکردم البته باید توجه کرد که آن آموزه های دینی باید به نحو قطعی باشد .

مثلا فضای ملائکه ما فکر می کنیم که تمام ملائکه مجرد محض هستند . حتی در آموزه های دینی این طور نیست و ما طایفه ای از ملائکه داریم . حالا اگر کسی در روند فلسفی اش به این نتیجه رسید که مجردات هیچ

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

گونه تحولی ندارد، این احساس می کند که این با آموزه های دینی منافات دارد. این نباید این طور برخورد کنیم. اون آموزه دینی ابتدا باید مسلم و قطعی باشد.

فیلسوف مسلمان وقتی دید آن طرف (یعنی مساله و گزاره ی دینی) مسلم و قطعی است در روش تعقل آزادش خدشه می کند و راه را از اول طی می کند و چندین بار مسیر را دوباره حرکت می کند اگر به این اطمینان رسید به روش عقلی همین است. در این جا تعارض دین و عقل مطرح می شود. مثلا ابن سینا مساله ی معاد را چند بار بررسی می کند لذا می گوید معاد جسمانی را چون شارع مقدس فرمود قبول دارم اما به لحاظ عقلی برای من حل نشده است.

خدمت سوم: ورود به فضاهایی که عقل به تنهایی نمی تواند وارد آنها شود
ما یک بحثی در عرفان داریم و می گویند راه کشف و شهود و تعاملش با عقل است، حوزه هایی هست که اگر عقل بخواهد از همان اول خودش در آنها گام بردارد نمی تواند اما بعد از این که به روش کشفی آن مقام کشف شد بعد عقل پشت سر آن کشف می تواند آن موضع را حل و فصل کند.

اگر دین و اسلام نبود، یا این جهت گیری ها شکل نمی گرفت و اصلا ساحت هایی بود که اصلا عقل خودش نمی تواند وارد آن ساحت ها شود. بعد از این که دین آنها را مطرح کرد و هدایت گری های محتوایی و روشی داشت عقل می تواند به تبع دین آن فضاها را به پیماید^۱.

از منظر خدمات فلسفه به دین:

اول: ایجاد بستر مناسب برای فهم عمیق تر گزاره های دینی
آماده کرده و پیاده کردن یک سری تمهیدات برای فهم عمیق تر گزاره هایی دینی ای که در حوزه هستی شناسی یا آن بحث هایی که فلسفه در مورد آنها کار می کند.

^۱ در فضای نسبت فلسفه و دین ما می توانیم عقل منور به دین و شریعت را مطرح کنیم یعنی خیلی از فضاها هست که عقل به خودی خود در آنجا راه ندارد، مثلا بحث های معارف و مباحث اخلاقی اما بعد از این که شریعت راه را باز کرد و این مباحث را گزارش کرد آن وقت عقل به تبع فضای دین آنها را می تواند فهم عقلانی بکند. این که در فضاهای دینی این همه دستور به تعقل داریم در گزاره های دینی (ما دو جور دستور به تعقل داریم یک سری دستور به تاملی است که می خواهد دین را بفهمد و قبول کند و یک سری دیگر از دستوراتی هستند که پس از قبول دین است، راجع به حوزه هایی است که دین عرضه می کند) معنای این سخن این است که عقل انسان می تواند به سبب تبیین شرعی به آن واقعیت دست پیدا بکند. فلسفه به تبع شریعت می تواند رشد پیدا می کند

(این عبارت مربوط به جلسه ی بعدی است که مربوط به این قسمت می شد)

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

بیان یک اشکال و جواب به آن :

برخی اندیشمندان و فضای اخباری گری و نمایندگان آنها که امروزه هم هستند اعتقاد دارند که اگر بخواهیم آموزه های دینی درست بفهمیم باید ذهن را از تمام دانش های بشری خالی کنیم ، اگر کسی آموزه ای بشری را به طرف آنها نرود این بهتر می تواند گزاره های دین را نمی تواند بفهمد زیرا اگر کسی به طرف این دانش ها برود مثلا برود فلسفه بخواند بعد بیاید به سمت گزاره های دینی این برداشت هایش مشوب و نادرست است . در این مساله و در این حرف ، چند حرف درست وجود دارد :

حرف اول : بسیاری از افراد که سطح تعمق هاشون ضعیف است ، چه بسا اگر آموزش های غیر دینی از علوم بشری پیدا بکنند ، مثلا در روان شناسی جدید خونده حالا می آید نسبت به آن بخش به گزاره های دین که ناظر به مسائل روان شناختی است ، این وقتی برخورد می کند غالبا بسیاری از ان مفهوم علوم جدید را بر قران و گزاره های دینی تحمیل می کند و تحمیل معنی بر گزاره ی دینی می شود تفسیر برای . این مطلب درستی است .

حرف دوم : اگر کسی سراغ اندیشه های بشری رفت ، وقتی می آید سراغ گزاره های دینی باید کاملا مواظب باشد ، این اندیشه ها که پشت صحنه یاد گرفته سبب نشود که آن مفهومی که خود قران و روایت نشان می دهد تحت الشعاع قرار بگیرد .

حرف سوم (ناصحیح) : اگر کسی پیش زمینه هایی پیدا کرد ناخودآگاه چه بخواهد و چه نخواهد ، امکان ندارد جز این که مفاهیم را تحمیل می کند . این حرف قابل پذیرش نیست زیرا اگر این را بپذیریم ما دچار دردسرهای سخت کلا در پژوهش های دینی خواهیم شد . مثلا ممکن است کسی بگوید مخاطب دین عرب بادیه نشین است در حالی که الان مردم عادی هم این طور نیستند پس کلا روش پژوهش دینی باید مسدود شود . این عقیده مشکلات فراوانی دارد .

ما معتقدیم که انسان ولو این که پیش زمینه هایی داشته باشد در مقام تفسیر متن مکتوب اگر قدرت های لازم را داشته باشد کاملا می تواند در یک فضای تفکیکی ، ایه و روایت را می تواند بر اسا معنی خودش بفهمد

حرف چهارم : انسان هرچه مدل های اندیشه ای قبل داشته باشد و هرچه غنی تر باشد از حیث دانش های بشری وقتی به سراغ آیات و روایات می آید البته در صورتی که ضوابطش را رعایت کند به معانی ای که واقعا عرف عمومی نمی تواند به انهار برسد از طریق ظاهر آیات و روایات به انها دست پیدا می کند .

مثلا حضرت امام را با سایر فقها مقایسه کنید . همه ی این ها فقه دم دستشان است اما کتاب ولایت فقیه را نگاه کنید نگاه های جامعه شناختی و سیاسی دارد می فهمد قدرت و ثروت یعنی چی . امام می فرمایند اصلا خمس و زکان و انفاقات و کنارهم بگذارید این ها یعنی حکومت .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

در آیات و روایات مثلا در رابطه با روان شناسی گزاره های فراوانی داریم . خب این دسته از آیات و روایات را بدهید دست یک فرد عامی ببینید این فرد چه تلقی ای از آیات و روایات دارد . و یک بار این را می دهیم دست کسی که در این حوزه مطالعه و تحقیق کرده است و این فرد چه ظهوری می گیرد ، چگونه استظهار می کند ؟ زوایای فراوانی در این آیات و روایات وجود دارد که در بدو امر به چشم انسان معمولی نمی آید . نه این که خلاف ظهور باشد بلکه کاملا ظاهر بوده اما شخص متوجه نبوده است . این مطلب فراوان مطرح شده است .

یعنی مخاطب دین همه اش عموم نیست . مخاطب دین یک طیف وسیعی است . این ها جزء مسائل اصول فقهی است که به آن توجه نمی شود . معمولا در مباحث اصول فقهی از چند منظر غفلت می شود :

الف : متکلم و قرائن حول و اطراف آن

ب : مخاطب

ما مثلا قرائنی که کلام هست همه اش برای عموم نیست مثلا اگر مخاطب روایت افرادی هستند که اهل سیر و سلوک باشند (این دسته از آیات و روایات بسیار فراوان هستند) خب در این جا یک سیری قرائن ویژه ای بین متکلم و مخاطب وجود دارد که دیگران از آن غافل هستند و ظهوری که برای کلام در آن فضا ایجاد می شود اصلا برای دیگران مطرح نیست . مساله ی ظهور در آیات و روایت واقعا بحث مهمی است . ما بحث ظاهر دقیقا در اصول معنی نمی شود که ظهور یعنی چی؟؟

این بر می گردد به فضای مخاطب . متکلم هم مهم است مثلا اگر ولی الله الاعظم یک جمله ای بگوید چه حساسی برای آن باز می کنید ؟ تا برسد که خداوند متعال یک کلامی می فرماید .

ما ویژگی های متکلم و مخاطب را باید محاسبه کنیم . مخاطب دین فقط عرب ساده بیابان شین نیست . فهم ابوذر و سلمان از دین یکی نیست . بعضی از آیات قران فقط مخاطبش سلمان است .

کسانی که در حوزه های مرتبط با هستی شناختی کار های و تعمق های شدید کردند و ساختار های فراوان دیدند این ها وقتی می آیند سراغ آیات و روایات ی که ناظر به این بخش است فهمشان بسیار دقیق تر از دیگران است .

نمونه اول : آقای سید جلال الدین آشتیانی خاطره ای از میراز احمد کفایی فرزند اخوند خراسانی نقل می کند : اینشان برای ما کرارا می فرمودند که پدر ما کرارا به ما می گفتند که کسی که در علم معقول تخصص ندارد از عهده ی اخبار آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در حوزه ی اصول عقاید بر نمی آید . این فرمایش یک اصولی است . نحوه ی تعامل دانش های دیگر با دین شناسی در اصول فقه باید بحث شود .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

دوم : دفاع از دین

خدمت دیگر فلسفه به دین : دفاع از دین . مساله دفاع از دین هم در قبل از دین قابل طرح است یعنی هم نسبت به کسانی که دین را قبول نکرده اند می توانیم با فلسفه ی اسلامی به سمت آنها برویم و دین را برای آنها اثبات کنیم و هم برای بعد از دین بدرد می خورد مثلا گزاره هایی که در دین آمده وقتی فهم عقلانی ازش صوت بگیرد انواع فواید دارد از جمله کلام جدید که حوزه کارش تمام گزاره های دینی است . یکی از خدمات فلسفه به دین دفاع از گزاره های دینی در فضاهای کلامی و غیر کلامی است .

دو نمونه از این دفاع ها :

نمونه اول :

در ده ۴۰ و ۵۰ فلسفه ماتریالیستی در ایران منتشر شد ، فضایی که این فلسفه در دانشگاه ها پیدا کرد می رفت که بساط دین داری را در ایران جمع کرد . در جامعه ی متدین ۳ نوع برخورد نسبت به این مساله صورت گرفت :

الف : برخورد قهر آمیز و طردآمیز :

ب : برخورد منفعلانه – زمانی که این جور فلسفه ها شکل گرفته بود در فضای ایران ، فضای روشنفکران ما که می خواستند متدین باشند و مسلمان بودند آن چنان مقهور این فلسفه ها شده بودند که می آمدند آموزه های دینی را بر اساس مبانی ماتریالیستی توضیح و تبیین می کردند .

ج : برخورد فعالانه و عالمانه که در راس این حرکت ، علامه طباطبایی و شهید مطهری بودند که با نوشته شدن کتاب قوی اصول فلسفه و روش رئالیسم تقریبا فلسفه ی ماتریالیستی در ایران جارو شد .

در فضای دفاع از دین ، فلسفه می تواند جواب بدهد .

نمونه ی دوم :

یک فضای دیگر که بعد از انقلاب پیش آمد و فضاهای غربی پیش آمد ، کسی که در مقابل این ها ایستادند حضرات آیات جوادی و علامه مصباح بودند .

منظر چهارم : نسبت فلسفه و دین و تبیین هویت اسلامی فلسفه ی اسلامی

نکته ی شهید مطهری : ۲۵۰ سال ترجمه فلسفه به معنی عام و به معنی فلسفه اولی در چشم اهل بیت (علیه السلام) صورت گرفته است . در این جا موضع گیری اهل بیت (علیه السلام) بسیار برای ما اهمیت دارد . در برخی از فضاها گفته می شود و تصریح شده که مصیبت دومی که بر مسلمان ها رفته و اعظم از مصیبت اول (سقیفه) است در همین دوره ترجمه علوم است . سوال من این است که اگر واقعا این طور باشد

ائمه حداقل باید در جمع خواص ، و در طول ۲۵۰ سال باید انبوهی از روایات در نقد و طرد فضای فلسفه و دانش های بشری بدست ما می رسید .

خود خلفا هم که این فلسفه را آوردند اصلا عقلشان به این اندازه نبوده که بفهمند فلسفه ی اولی چیست بلکه در حد کیمیا و طب و جغرافیا و ... این ها بودند که بدر حکومتشان بخورد . در دل دانش هایی که به عنوان فلسفه اسم می گرفت فلسفه اولی هم سر ریز شد .

کسانی که مخالف فلسفه هستند ، مرتب داد می زدند که معصومین با فلسفه مخالف هستند ، ما هر چه گشتیم فقط ۳ روایت در این فضا مطرح می شود به عنوان نقد فلسفه . کارهای دیگر هم ذکر کرده اند مثلا می گویند اصحاب اهل بیت علیهم السلام هم مخالف بوده اند و ۴ ۵ نفر را نام می برند که وقتی انسان شرح حال آنها را می خواند می بیند فضا این گونه نیست یا به آن روایاتی توجه می کنند که شما در هیچ جا علم صحیح پیدا نمی کنید جز در نزد ما اهل بیت .

بررسی روایاتی در مخالفت با فلسفه :

ما همان طور که روایات فقهی را برای فهمشان بسیار توجه و تعمیق داریم نسبت به این روایات هم نباید سطحی نگر باشیم ، این روایات قطعاً مرادش این نیست که تمام این علوم مثل ریاضی و غلط است . ناظر به کیست؟؟ در چه فضایی بیان شده است؟؟

۳ روایت در مجموع نقل می کنند

روایت اول : روایت ابوهاشم جعفری از امام عسکری (علیه السلام)

در آینده کسانی خواهند آمد علمائهم شرار العلماء لانهم یمیلون الی الفلسفه و التصوف .

در رابطه با این روایت نکته های فراوان نوشتیم :

نکته : وقتی یک روایتی را می بینیم دو گونه می توان پژوهش کرد :

الف : پژوهش سندی :

ب : پژوهش فهرستی : این پژوهش مهمتر است .

کسی که روایت جعل می کند می تواند سند را نیز جعل کند . مثلا این روایت به حسب ظاهرا صحیح و درست است . به این روش روش رجالی می گویند . ما در زمان های گذشته تاریخ شیعه بررسی رجالی نداشتیم بلکه بررسی های ما بررسی های فهرست شناسی بوده است . این روایت آخرین مدرکی که از آن داریم مربوط به قرن ۱۰ است و قبل از آن هیچ گزارشی در این منابع حدیثی از این روایت وجود ندارد و منبع اصلی این روایت کتاب حدیقه الشیعه منسوب به محقق اردبیلی است و راجع به حدیقه الشیعه هم بحث وجود دارد (مثلا مرحوم علامه مجلسی هیچ روایتی از این دست روایات که در حدائق الشیعه است را

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

نقل نکرده است با این که در بحار فضا گشاده تر هست اما با این حال اصلا از آن نقل نکرده است . بعدا دو تا از بزرگواران محدث ما این روایت را نقل کردند لذا این روایت جدا قابل اعتنا نیست

روایت دوم : قسمتی از توحید مفضل

قطعه ای است که در روایت توحید مفضل آمده است . در رابطه با توحید مفضل بحث های سندی وجود دارد لکن به لحاظ فهرستی از روایت قبلی به مراتب خیلی قوی تر هست . کتاب بزرگی است و نوشتن چندین جلسه درسی امام صادق (علیه السلام) به عنوان تبیین مباحث توحید برای مفضل بن عمر جوفی بیان کردند :

قسمت مورد استشهاد : تبا و تعسا لمنتحل الفلصف یعنی خسران و زیان و مرگ بر کسانی که منتحلین فلسفه هستند .

فتبا و خیبه و تعسا لمنتحلی الفلصفه کیف عمیت قلوبهم عن هذه الخلقه العجیبه حتی أنکروا التدبیر و العمد فیها^۲

چند نکته راجع به این روایت :

نکته اول :

راجع به منتحلین است - در لغت انتحال یعنی انتساب چیزی که مال خودشان نیست به خودشان . مثلا انتحال شعر یعنی مثلا یک کسی یک شعری گفته اما این اقا شعر را به اسم خودش به کار می برد . بنابراین منتحلین فلسفه (اگر صحت روایت را قبول کنیم) یعنی مدعیان نابجای فلسفه یعنی فیلسوف نماها . اگر در این واژه دقت کنیم می بینیم که این واژه بیشتر از این که سبب ذم فلسفه باشد بلکه بیشتر مدح فلسفه است چون نشان می دهد که این یک امر درستی است که یک عده ای به صورت نا بجا به خودشان نسبت دادند . در ضمن یک نکته ای را می فرمایند و آن این که نباید با فلسفه و فلاسفه یک جور برخورد کرد برخی ها فیلسوف واقعی هستند و برخی دیگر فیلسوف نما هستند بعضی ها مدعیان دروغین فلسفه هستند .

نکته دوم :

در ادامه ی این نکته بلافاصله امام توضیح می دهد که مراد امام از فلاسفه ای که امام آنها را مورد شماتت قرار می ده چه کسانی هستند و تقسیم فلاسفه به دو گروه را ترسیم می کند .

لمنتحل الفلصفه کیف

((زیان و خسران و مرگ بر مدعیان دروغین فلسفه چگونه دلهاشون کور شده از دیدن این خلقت عجیب تا جایی که تدبیر را و عمد را در شکل گیری این خلقت انکار کردند)) بنابراین روشن است که مراد فلاسفه ای هستند که به طرف فضای مادی گری رفته اند

^۲ مفضل بن عمر، توحید المفضل - ایران ؛ قم، چاپ : سوم، بی تا. ص ۶۹ @soda96

نکته سوم :

امام علیه السلام در ادامه ی همین روایت ، ارای کسانی که قائل له اتفاق هستند و تصادفا محقق شده و این خودش جالب است که ایشان ناظر به فضای ترجمه علوم هستند و آگاهند از این فضاها و چه می گذر ، بعد بلافاصله اسم ارسطو را نقل می کند و بعد او را از ان فلاسفه ی قائل به اتفاق جدا می کند و بعد یکی از صحبت های او را که یک قاعده ی عقلی است را طرح می کند و این قاعده ی فلسفی را یک اصلی قرار می دهد برای توضیحات بعدی خودش . یعنی می فرماید بر اساس این قاعده نگاه کن و

فأما أصحاب الطبائع فقالوا إن الطبيعة لا تفعل شيئا لغير معنى و لا تتجاوز عما فيه تمام الشيء في طبيعته و زعموا أن الحكمة تشهد بذلك فقليل لهم فمن أعطى الطبيعة هذه الحكمة و الوقوف على حدود الأشياء بلا مجاوزة لها و هذا قد تعجز عنه العقول بعد طول التجارب فإن أوجبوا للطبيعة الحكمة و القدرة على مثل هذه الأفعال فقد أقرروا بما أنكروا لأن هذه في صفات الخالق و إن أنكروا أن يكون هذا للطبيعة فهذا وجه الخلق يهتف بأن الفعل للخالق الحكيم و قد كان من القدماء طائفة أنكروا العمد و التدبير في الأشياء و زعموا أن كونها بالعرض و الاتفاق و كان مما احتجوا به هذه الآيات التي تكون على غير مجرى العرف و العادة كإنسان يولد ناقصا أو زائدا إصبعا أو يكون المولود مشوها مبدل الخلق -

فجعلوا هذا دليلا على أن كون الأشياء ليس بعمد و تقدير بل بالعرض كيف ما اتفق أن يكون و قد كان أرسطاطاليس رد عليهم فقال إن الذي يكون بالعرض و الاتفاق إنما هو شيء يأتي في الفرط مرة لأعراض تعرض للطبيعة (دائمی و اکثری نمی تواند اتفاقی باشد) فتزيلها عن سبيلها (کنار می زند طبیعت را از روش طبیعی اش) و ليس بمنزلة الأمور الطبيعية الجارية على شكل واحد جريا دائما متتابعا و أنت يا مفضل ترى أصناف الحيوان أن يجري أكثر ذلك على مثال و منهاج واحد كالإنسان يولد و له يدان و رجلان و خمس أصابع كما عليه الجمهور من الناس فأما ما يولد على خلاف ذلك فإنه لعله تكون في الرحم أو في المادة التي ينشأ منها الجنين كما يعرض في الصناعات^۳

بعد از این که این قاعده فلسفی را از ارسطو نقل می کند بعد حضرت مصادیق این قاعده را تبیین می کند

روایت سوم : اصول کافی جلد اول ص ۹۱

پرسش است از امام سجاد (علیه السلام) صورت گرفته است : (یک کاری که می شود کرد ، برورد تمام فضاهای روایی که در آن استدلال های سخت و مباحث بسیار بغرنج آمده ، (این نشان می دهد مخاطب روایت عقل دقی است و عرف به هیچ وجه متوجه ان نمی شود) یکی از روش های جرح و تعدیل روایت بررسی محتوایی روایت است اما متاسفانه آسیبی که از این ناحیه پیش آمده کم نیست در طول تاریخ قیچی های فروان شده است یعنی سند را که نگاه می کند می بیند که صحیح است اما همیشه این اقا این جور روایات را نقل می کند که با عقل جور در نمی آید و این روایات را قیچی می کنند . بنابراین یک کار خوبی

^۳ مفضل بن عمر، توحید المفضل - ایران ؛ قم، چاپ: سوم، بی تا. ص ۱۸۰ @soda96

است که ما آموزه های دینی و استدلال ها و روند های محتوایی که بسیار پیچیده و دقیق است را دسته بندی کنیم . این نشان می دهد که مخاطب این ها کیست ؟؟)

سئل علی بن الحسین (علیه السلام) عن التوحید فقال ان الله عزوجل علم انه یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی قل هو الله احد و الایات من سوره الحديد و ... فمن رام وراء ذالك فقد هلك

دو نکته :

اول :

تعمق در لغت به معنی زیاده روی و افراط است .

خب ما ده ها چیز دیگر هم داریم . باب تفعل را نگاه کنید یا افراط و مبالغه جزء معانی ذکر نشده و اگر هم ذکر شده تنها معنایش این نیست که . اگر بخواهیم این طور بخورد کنیم پس تعقل یعنی چی ؟؟ یعنی افراط در تفکر ؟؟! تدبر یعنی چی ؟؟

دوم :

وقتی واژه ی تعمق را در روایات دیگر مشاهده می کند می بیند به معنای مذمت نقل شده است .

سوال : آیا این یک روش استنباط صحیح است ؟؟ مثلا یک کلمه ای که می تواند چند معنی داشته باشد .

مخاطبان ائمه همیشه افرادی متعمق به معنای کسانی که عقل های بسیرا قدرتمند نیست بلکه با افراد مختلف کار دارند ، این افراد استعداد های مختلف دارند شرایطشان با هم فرق دارد . از قرائن و شواهد و بررسی شخصیت ها می تواند بفهمد که ناظر به چیست . بنابراین اگر ۳ یا ۴ یا ۵ جا دید که واژه ی تعمق منفی بود آیا می تواند بگوید هر جایی که این لفظ به کار رفت ولو قرائن و فضا فضای مدح است ، این واژه منفی است ؟؟

خب از همان اول می گفت تفکر و تعقل نکنید ؟ پس چرا این آیات را ذکر کرد خب ذکر نمی کرد ؟

نکته : ان طیف از روایاتی که می گویند علوم را از ما بگیرید هم در این فضا استفاده شده است . آن هم دقت هاس خاص خودش را دارد و این طور نیست که اصلا علوم بشری را منها کنید و اگر این طور بفهمید یعنی اصلا گزاره های دینی را متوجه نشده اید . و اصلا بدون علوم بشری علوم اهل بیت را نمی فهمید . پ

بیان چند نکته :

نکته اول :

ما روش عقلی را وقتی تایید کرد ، شارع مقدس می داند که اگر این روش تایید شد این روش لوازمی دارد ، آسیب هایی دارد ف اختلاف هایی رخ خواهد داد و با التفات به تمام این نکات این روش عقلی را تایید می کند و می داند سرجمع موجب هدایت بشر می شود

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir

نکته دوم :

گاهی اوقات می گویند تعقل و عقل قبول است اما تعقل صریح و لذا آن جایی که پیچیده می شود پذیرفته شده نیست . مراد از عقل صریح چیست ؟ اگر مراد عقل بدیهی است ، باید ببینیم مراد از این چیست ؟ یعنی فقط در حد بدیهیات قبول داریم و جلوتر نه ؟؟ خب این یک مصیب بزرگی است زیرا مگر ما چقدر بدیهیات داریم ؟؟ افزون بر این حکما تمام بحثشان را روی اول الاولیات مبتنی کردند و بعد روی بدیهیات . می گویند ابتناء قدم بعد بر قبلی خودش بدیهی است و این روند طی می شود و آرام آرام نظریاتی شکل می گیرد .

اما عقل صریح را دو جور دیگه هم معنی کردند :

الف : عقل عمومی ای که همه آن را قبول داشته باشند – اگر این حرف را بگویید ما دچار مشکلات فراوانی در حوزه هایی که می خواهیم در آنها پیش برویم ، شما یک حوزه از حوزه ها را نام ببرید که در آن اختلاف بین انسان پدید نیامده باشد و اگر وجود اختلاف بخواد عقل صریح را بهم بزند دیگر چیزی سر جای خودش باقی نخواهند ماند

ب : عقلی ای که حداکثری باشد ولو اقلی تبعیت نکنند . این تقریبا تئوریزه کردن فضاهای موکراسی ای هست که در آن غرب است .

نکته سوم :

ما بحث را به این شکل کردیم که قبل از دین و بعد از دین ، مراد از قبل از دین ، این یک روند تشکیکی دارد یعنی ایمان آوردن دائما دارد انجام می گیرد . ما دائما در حال ایمان اوری هستیم .

نکته ی چهارم :

چگونه یک علمی دینی و اسلامی می شود ؟؟ این یک روند تشکیکی ذو مراتب ذو وجوه است . به محض این که هر علمی نسبتی که قابل اعتنا هست با دین پیدا بکند ، به یک نحو می شود این را گفت علم دین و علم اسلامی و اسلامی بودن هر علمی به حسب خودش است .

بحث پنجم : کارکردهای فلسفه :

اول : کشف از واقع

کارکرد ذاتی فلسفه که کشف واقع است . پاسخ گویی به پرسش های فطری بشر . و انسان می داند که یکی از راه هایی که برای پاسخ گویی به این سوالات دارد راه تفکر و تعقل است . این به نحو تحقیقی حاصل می شود .

دوم : خدمات فلسفه به دین

بیانی از حضرت اقا : فلسفه علم دینی محض است . کاملا حرف درستی است . از بس که ترابط دارد با دین شناسی در حوزه های مختلف .

سوم : کارکرد فلسفه در کلام .

کلام دانش بسیار جدی است . کلام ظرفیت های بسیار زیادی دارد . یکی از چیز هایی که به شدت می تواند باعث تقویت کلام شود ، فلسفه است . از یک منظر می تواند آثار ملامدرا را آثار کلامی بدانید و می توانید بعد کلامی به ان بدهید .

چهارم : کارکرد فلسفه در فضاها های عرفانی و کشف و شهود :

نسبتی که منطق با فلسفه دارد ، همین نسبت را فلسفه به عرفان دارند . فضاها یی که عرفان رشد کرده اما عقلانیت خیلی جدی مطرح نیست هم در داخل کشور وهم خارج یکی از مشکلات ما این است که در بستر عقلانی ، فضاها ی عرفانی ما رشد نمی کند در نتیجه آسیب پذیر می شویم .

پنجم : کارکرد فلسفه در علوم انسانی

از قدیم مطرح بود که فلسفه ام العلوم است اما دقیق این مطلب خوب روشن نشده است . باید ترابط فلسفه با سایر علوم دقیق روش شود که اگر این کار صورت بگیرد ف این آغاز شکل گیری فلسفه های مضاف به دانش ها کلید خورده است . آن وقتی این فضا روشن می شود که کیفیت تعامل و نظارت فلسفه با دانش های دیگر روشن شود و اگر این روشن شد ما می توانیم مبانی فلسفی را به فلسفه های مضاف تبدیل کنیم .

در جاهایی قبلا عرض کردم که تبیین و تثبیت موضوعات علوم ، بیان سنخ موضوع ، تبیین روش های آن دانش ها و حکومه قواعد فلسفی در لایه های آن دانش ها مثلا ما قانون علیت در فلسفه را تثبیت می کنیم علاوه بر علیت هم ده ها قانون پیرامونی آن را مثل قاعده ی الواحد را بحث می کنیم وقتی ما به این ها توجه می کنیم ، باید در تمام دانش ها قدم به قدم که در دانش پیش می رویم باید بر اساس این قواعد حرکت کنیم.

بررسی هویت اساسی علم انسانی ، کیفیت ناظر فلسفه بر علم انسانی چگونه است . ما الان به این مطلب خیلی نیاز داریم .

ما الان با هجم انبوهی به حوزه های مورد نیاز برخورد کردیم .

بحث ششم : نکاتی در رابطه با آموزش فلسفه :

نکته اول :

ما سطح و لایه هایی از فلسفه را برای همگان لازم است و اصلا بشر در فضای تعقل کار می کند . باید به گونه ای بشود که اصلا رشد فرزندان ما و تربیت بر پایه های تعقلی و اندیشه های تعقلی شکل بگیرد و ذهن ذهن تعقلی شود و دین را عقلانی تر می پذیرد .

ما چه کار باید بکنیم که برخورد جامعه با شبهات به نحو عقلانی باشد نه منفعلانه

نکته دوم :

توقع ما از فلسفه

فلسفه پاسخ گوی تمام نیازهای ما در تمام سطوح نیست . مثلا اگر فلسفه خواندیم تما نیازهای خانوداگی و روحی و روانی و بر طرف نمی شود و شاید هم تازه شروع دردسرهاست .

نکته سوم :

کسانی که می خواهند به فهم عمیق از گزاره های معارفی دین ، مجتهد در حوزه های معارفی دین و کسانی که می خواهند در فلسفه مجتهد باشند و کسانی که می خواهند کلام را متحول بسازند و کسانی که می خواهند در رشته ی فلسفه عرفان کار بکنند و حوزه های معرفت شناسی را عمیقا کار بکنند و اقدامی بکنند نسبت به فلسفه های مضاف به دانش ها داشته باشند ضرورت دارند

که در دو سطح به فلسفه ی کلاسیک بپردازند :

الف : سطح معارف قبل از اجتهاد مثل بدایه و نهاییه و شرح اشارات و بخشی از اسفار

ب : واقعا می خواهد مجتهد بشود به طوری که به صورت عمیق موثر باشد که در این صورت باید فضاهای فلسفه آموزی را با تمام توان و ابزار های لازم به صورت طولانی مدت بپیماید

نکته چهارم :

در ارتباط با آموزش فلسفه مدل های مختلف است مثلا بعضی می گویند به صورت تاریخی بخوانیم مثلا اول مشا و بعد اشراق و بعد حکمت متعالیه بخوانیم . اما اکثر بزرگان ما به این روش عمل نمی کنند .

نکته پنجم :

مواجهه اول با یک دانش مهم است . بسیاری از کشف مباحث ظریف در همان اولین برخوردها اتفاق می افتد

نکته ششم :

محور اساسی تفکر است در علم فلسفه .

کانال صدا @soda96

www.soda96.ir